

رویکرد اخلاقی در تحلیل حقوق اساسی

سیده فاطمه فقیهی*

سیدمهدی فقیهی واعظی**

چکیده

اخلاق اسلامی با بهره‌گیری از قواعد برخاسته از عقل و وحی، به لحاظ نظری توجیه مناسبی برای تحلیل و بسط نظریه حقوق اساسی به شمار می‌رود. براساس این نظریه حقوق اساسی به عنوان حقوق و قواعد بنیادین، بر مبنای ارزش‌های اخلاقی استوار گشته و توجیه قواعد اساسی صرفاً بر تحولات تاریخی و فرهنگ سیاسی خاصی متکی نیست. طرح نظری مبنای اخلاقی برای حقوق اساسی، بر پایه رویکرد سیستمی به مجموعه علوم اجتماعی صورت گرفته که می‌تواند ضمن ایجاد توانایی گفتمان و هم‌گرایی بیشتر ملت‌ها در این حوزه، قابلیت طرح نظریه‌های حقوق اساسی را برای فرهنگ‌های مختلف بالا برده، معیاری برای ارزیابی قواعد حقوق اساسی به دست دهد. این مبنای اخلاقی دستاوردی است که به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در حقوق اساسی به ثمر نشست. انقلاب اسلامی ایران ساختار سیاسی نظام را به عنوان ابزاری برای نیل به مقاصد اخلاقی مورد توجه قرار داد.

واژگان کلیدی

اخلاق، مبنای حقوق اساسی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران.

مقدمه

نوع نگاهی که از منظر آن به تحلیل قواعد حقوق اساسی پرداخته می‌شود، نقش زیادی در ارائه تحلیل و

s.f.faqihi@gmail.com

seiedmahdi.faghihi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۴/۱۲

*. عضو هیئت علمی دانشگاه حضرت معصومه (ع).

**دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۲/۲۵

تفسیر از اصول و قواعد حقوقی خواهد داشت. عده‌ای در تبیین و تحلیل حقوق اساسی، متکی بر واقع‌گرایی سیاسی هستند و بیشتر بر مقوله قدرت سیاسی و اختیارات آن تأکید دارند و حقوق اساسی را براساس نحوه کسب قدرت سیاسی، حفظ و انتقال قدرت و منافع آن توجیه و تفسیر می‌نمایند. در مقابل این واقع‌گرایی در حقوق اساسی، دیدگاه آرمان‌گرایی قابل طرح است که علاوه بر توجه به واقعیات، اخلاق و اصول ارزشی را در رأس حقوق اساسی، مد نظر قرار می‌دهند. این نوشتار به این سؤال می‌پردازد که آیا حقوق اساسی در مفهوم مدرن دارای محتوای اخلاقی هست یا نه؟ اساساً می‌توان از اخلاق به عنوان مبنای نظری در حوزه سیاسی و حقوق اساسی استفاده کرد؟ انقلاب اسلامی ایران چه تحول اخلاقی در عرصه سیاسی و حقوق اساسی فراهم نموده است؟

رابطه اخلاق و حقوق از مسائل مهم و مطرح در فلسفه حقوق است. اما این امر بیشتر در رابطه با سایر رشته‌های حقوق نظیر حقوق کیفری یا حقوق مدنی یا خانواده مورد توجه قرار گرفته است. تا جایی که به نظر می‌رسد در حقوق اساسی نیاز چندانی به طرح این مباحث نیست یا اینکه ویژگی سیاسی بودن این رشته با نگاه اخلاقی‌سنجیتی ندارد. این در حالی است که در گفتمان انقلاب اسلامی ایران، حقوق اساسی به عنوان عالی‌ترین سطح هنجارهای حقوقی در کشور در چهارچوب اهداف و آرمان‌های اخلاقی شکل گرفته است و تکامل می‌یابد. نفی ظلم و خودکامگی، حفظ کرامت و ارزش انسانی، احترام به حقوق بنیادین همه افراد، برابری و برادری، عدالت، وفای به عهد و نظم و... همگی اصول اخلاقی هستند که در قالب حقوق اساسی مدرن، چهره قانونی به خود گرفته‌اند و حکایت از این مهم دارد که نقش اخلاق در ترویج و تحکیم حقوق اساسی، نقشی بی‌بدیل و در عین حال مغفول است. در نظام‌های غربی توجه بیش از اندازه به محوریت قانون و حقوق فردی و در نظام اسلامی اکتفا به قواعد فقهی، این ایده را در ذهن ایجاد می‌کند که اخلاق در این حوزه حضور پررنگی ندارد. این در حالی است که اخلاق به همان اندازه که برای اصلاح و سعادت فرد نیاز است، در اصلاح اجتماع نیز ضروری است.

نظریه اخلاقی حقوق اساسی ضمن تأکید بر بنیان‌های اخلاقی حقوق اساسی بر این باور است که با وجود برخی مشترکات اخلاقی بر پایه فطرت بشری، این تحلیل قابلیت انتشار و توجیه‌پذیری حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران را برای سایر فرهنگ‌ها و نظام‌های سیاسی افزایش می‌دهد.

همچنین در رابطه با ضرورت پرداختن به مبانی اخلاقی حقوق اساسی باید به این نکته اشاره کرد که بی‌بهرگی حقوق و به‌ویژه حقوق اساسی از مبانی نظری محکم و اقناع‌کننده موجب سستی و آسیب‌پذیری آن خواهد شد. بی‌تردید، اهمیت قواعد حقوق اساسی به عنوان نیاز و ضرورت جامعه بشری مورد تردید و انکار نیست، اما مهم این است که ما بتوانیم به لحاظ معرفتی، توجیه مناسبی برای آنها ارائه دهیم و بدان مشروعیت بخشیم. افزون بر این، ارائه توجیه اخلاقی برای حقوق اساسی صرفاً مسئله نظری نیست و دارای

پیامدهای عملی و کاربردی نیز می‌باشد. اگر تابعان حقوق اساسی، قواعدی را عادلانه، منطقی و مبتنی بر مبانی محکم اخلاقی بدانند، درجه وفاداری به قواعد و تبعیت از نظام سیاسی افزایش خواهد یافت. شاید بهترین ضامن اجرا برای قواعد، آن است که تابعان، آن را عادلانه، اخلاقی، انسانی و مبتنی بر ارزش‌های مورد باور خود بدانند.

لازم به ذکر است، برای دستیابی به حقوق اساسی اخلاق‌گرا باید به کلیت و اطلاق هنجارهای اخلاقی قائل باشیم. در غیر این صورت، هر جامعه‌ای و هر زمانی اخلاق خاصی را اقتضا می‌کند که بر مبنای آن، حقوق اساسی نیز توجیه اخلاقی پیدا خواهد کرد. در نتیجه، باید فجایع انسانی نظیر برده‌داری، نسل‌کشی و یا شکنجه را به این دلیل که در یک نظام اعتقادی خاص به لحاظ اخلاقی موجه شمرده می‌شود، در حقوق اساسی بپذیریم و آن را موجه تلقی کنیم. پس ارائه رویکرد اخلاقی در حقوق اساسی وابسته به این امر است که اطلاق و جهان‌شمولی اخلاق پذیرفته شود. بر این اساس، اصول اخلاقی مبتنی بر قواعد کلی هستند که به طور وجدانی قابل درک و تصدیق می‌باشند. بداهت حسن عدل و قبح ظلم برای همه افراد در هر زمان و مکانی قابل درک است. از این رو نظریه وظیفه‌گرایی نقش بیشتری در سازگاری قواعد اخلاقی کلی و عقلانی با اصول حقوق اساسی خواهد داشت.

نظریات نتیجه‌گرا به علت اتکا به پیامدهای عمل، بیرون از حوزه ارزش‌های اخلاقی به نوعی نسبت‌گرایی اخلاقی منجر خواهند شد. از سوی دیگر، نظریات سودانگاران که جزئی از نتیجه‌گرایی به شمار می‌روند، اثرات نامطلوبی در حقوق اساسی به جا خواهند گذاشت. اتکا به این نوع داورهای اخلاقی می‌تواند مجوزی برای پایمال کردن حقوق اقلیت یا اقدامات مخالف با حقوق و آزادی‌های فردی به شمار آید. بنابراین، هر نظریه اخلاقی قابلیت ارائه توجیه مناسب برای حقوق اساسی را نخواهد داشت.

انقلاب اخلاقی در عرصه سیاسی

اگر انقلاب‌های علمی، سیاسی و اجتماعی، زندگی انسان را در مسیر جدیدی شکل داد که گریز از آن غیر ممکن بود و شکل متکامل‌تری از حیات جمعی را رقم زد، در آستانه قرن بیست و یکم بشریت برای رهایی از بحران‌های خودساخته نیاز به یک انقلاب اخلاقی دارد.

انقلاب صنعتی این امکان را به انسان داد تا با مهار نیروهای طبیعی، علم را در خدمت اهداف و آرمان‌های خود بگیرد. ولی در عین حال سرآغاز مشکلات جدیدی برای انسان‌ها بود. انقلاب‌های سیاسی نیز علی‌رغم تحولات زیادی که از خود به جا گذاشتند، نتوانستند به طور کامل بر معضلات اجتماعی فائق آیند. اینجاست که ضرورت شکل‌گیری یک انقلاب اخلاقی به چشم می‌خورد که برخلاف انقلاب‌های گذشته، تحولی درونی را به ارمغان خواهد داشت. (کاظمی، ۱۳۷۶: ۲۴۰)

بدون شک تغییر بنیادی در الگوی زندگی، مستلزم تحول اساسی در الگوی رفتار، اندیشه و سلوک ما

انسان‌ها است. تمایلات، خلیقات و اخلاق فردی در حوزه جمعی تأثیر می‌گذارد و از آن نیز تأثیر می‌پذیرد. اصل خودسامانی و سازگاری نظام‌های زیستمند در نهایت، انسان را به سمتی سوق خواهد داد که هستی خود را در نظام آگاهی جمعی به تعادل برساند. این همان اعتقادی است که در تعالیم مذهبی وجود داشته است. اعتقاد به اینکه راه حل نهایی دشواری‌ها و بحران‌های اجتماعی، از وجود فرد ریشه می‌گیرد و انسان نمی‌تواند تنها از چهارچوب‌ها و ساختارهای سیاسی انتظار رحمت و سعادت داشته باشد. راه چاره، در تحول درونی و رسیدن به خودآگاهی جمعی است. انقلاب اخلاق نه تنها می‌تواند وضعیت آگاهی انسان را تغییر دهد، بلکه قادر است ساختارهای سیاسی - اجتماعی را به نفع او دگرگون سازد. (همان)

به گفته یکی از سیاستمداران، بدون ارزش‌ها و تعهدات اخلاقی در یک جامعه، نه قانون، نه حکومت دموکراتیک و نه حتی اقتصاد بازار، هیچ یک نمی‌تواند کارکرد صحیح داشته باشد؛ زیرا قانون که ابزار عدالت است اگر به دست نااهل بیفتد، افراد رذل و نادرست به سهولت خواهند توانست نهادهای دموکراتیک را به دستاویزی برای استبداد، سرکوب و وحشت تبدیل کنند. از این‌رو تنها در سایه اخلاق و سیاست‌های سنجیده انسانی است که فرهنگ‌ها ماندگار، تمدن‌ها بارور و انسان‌ها بافضیلت و شکوفا می‌شوند. زوال آنها نیز ناشی از انحطاط اخلاق بوده است و تاریخ، شاهد زنده این مدعاست. (واسلو، ۱۳۷۴: ۳۶)

در این میان، اصل عدالت و عدالت‌خواهی مهم‌ترین و مبنایی‌ترین فضیلت اخلاقی نظام سیاسی اسلام به شمار می‌رود. تا فضیلت اخلاقی عدالت‌خواهی در میان اعضای یک جامعه پرورش نیابد، اکثریت جامعه نخواهند توانست از شر ظلم و اداره دل‌بخواهانه امور عمومی رهایی یابند و حاکمیت قانون و نظام حقوق اساسی شکل نخواهد گرفت. (راسخ، ۱۳۹۰)

سخن گفتن از نسبت و ارتباط دو علم، مستلزم این است که ضمن قبول هویت مستقل برای هر یک، نقاط تلاقی و حوزه‌های مشترک و نحوه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن دو مورد بررسی قرار گیرد. از این‌رو ابتدا به بررسی نقاط اشتراک و امتیاز بین حقوق اساسی و اخلاق می‌پردازیم و سپس رابطه و نسبت این دو را بررسی می‌کنیم.

پیوستگی و گسستگی اخلاق و حقوق اساسی

بر اساس اصول منطقی، هر علمی موضوع مشخصی دارد که از عوارض ذاتی موضوع خود بحث می‌کند. این امر به‌ویژه در رابطه با علوم حقیقی مطرح است اما در علوم اعتباری نیز به این لحاظ که به علوم حقیقی بازگشت می‌کنند، قابل تسری است. از این منظر، قاعدتاً هر علمی موضوع خاص و مسائل مربوط به خود را خواهد داشت و از این‌رو علوم از نظر موضوع و مسئله نمی‌توانند در هم تداخل داشته باشند. بر این اساس، اخلاق و حقوق اساسی، به عنوان دو علم مجزا، دارای موضوع و مسائل خاص خود هستند که آنها را از سایر علوم متمایز می‌سازد.

۱. گسستگی اخلاق و حقوق اساسی

در این رابطه برخی، تمایزاتی نیز بین قواعد اخلاقی و حقوقی مطرح کرده‌اند که خود مؤیدی است بر اینکه این دو علم، دو حوزه کاملاً جدا از هم می‌باشند. در واقع، می‌توان بین حقوق و اخلاق تفکیک قائل شد، ولی نه جدایی و تناقض. در اینجا به وجوهی از این تفاوت‌ها اشاره خواهیم کرد:

منشأ وضع: حقوق از نیروی سیاسی دولت سرچشمه می‌گیرد، اما اخلاق منشأ درونی داشته، مبتنی بر عقل سلیم است.

قلمرو: مسائل حقوقی به حوزه روابط اجتماعی و عمومی مربوط است، اما مسائل اخلاقی، مطلق اعمال اختیاری انسان و حتی حالات قلبی نظیر حسد و بخل را نیز شامل می‌شود.

هدف: غایت و هدف مسائل حقوقی، تنظیم روابط اجتماعی و تمشیت روابط انسانی است؛ اما غایت و هدف اخلاقی پراساس بینش اسلامی دستیابی به تعالی معنوی و روحانی و در نهایت قرب الهی است. ضمانت اجرا: ضمانت اجرای قواعد حقوقی جنبه بیرونی داشته، متکی بر اقتدار سیاسی است که از طرف دولت تضمین می‌گردد. اما ضمانت اجرای اخلاق، جنبه درونی داشته و انگیزه معنوی، ضامن اجرای قواعد اخلاقی است.

نوع ضوابط رفتاری: اخلاق، انتخاب بین اعمالی را که فرد می‌تواند انجام دهد، به وی تحمیل می‌کند، یعنی صرفاً با خود شخصی ارتباط دارد. به تعبیر دیگر، عمل یک فرد را با عمل دیگر همین فرد مقابله و مقایسه می‌کند. اما حقوق، اعمال افراد مختلف را در مقابل هم قرار می‌دهد.

این خصیصه ممیزه را می‌توان به این صورت نیز مطرح کرد که اخلاق یک‌طرفه است، یعنی تکالیفی را مقرر می‌کند که هرچند ممکن است برای اشخاص دیگر غیر از مکلف آثاری داشته باشد، اما قاعده‌ای را به آنان تحمیل نمی‌کند و حال آنکه حقوق طرفینی است. در حقیقت، حقوق همیشه لاقبل دو نفر را در مقابل هم قرار می‌دهد و برای هر دوی آنها قاعده وضع می‌کند، به این معنا که آنچه انجامش برای یک طرف مجاز است برای طرف دیگر قابل منع نیست. امکان حقوقی انجام دادن یک عمل، مستلزم حق ادعا یا مطالبه است. از یک طرف تعهد تحمیل شده است و از طرف دیگر اقتدار یا حق مطالبه. این قابلیت مطالبه از دیگری، جوهر منطقی حقوق را تشکیل می‌دهد که در اخلاق وجود ندارد. به این معنی حقوق همیشه در ارتباط با دیگری است؛ زیرا سعی دارد اشخاص مختلف را به هم مربوط سازد و مرزهای رفتاری آنان را مشخص سازد. از این رو برخی، حقوق را سلوک عینی و اخلاق را سلوک ذهنی انسان می‌دانند. (وکویو، ۱۳۸۰: ۹)

۲. پیوستگی اخلاق و حقوق اساسی

تمایز ضوابط رفتاری به معنای عدم وجود رابطه میان آنها نیست. در گذشته ارتباط میان علوم ارتباطی، کلی و فی‌الجمله و بیشتر میان گزاره‌های دو علم تلقی می‌شد، اما اگر علوم را به عنوان مجموعه معارفی بدانیم که

در مجموع، جامعه بشری را برای رسیدن به هدف مشخص سامان می‌بخشد، در این صورت باید برای هماهنگی این علوم در راستای هدف اجتماعی مورد نظر فکری کرد. شاخه‌های مختلف علوم به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی می‌توانند به صورت مجزا از هم و کاملاً جدا، در پی اهداف متفاوت تنظیم گردند که در این صورت ارتباط علوم با هم، نظیر ارتباط دو مجموعه و ارتباط کلی‌ها با هم خواهد بود. اما وقتی از یک جامعه انسانی سخن می‌گوییم و تأمین خیر و سعادت این جامعه را در نظر داریم، علوم و معارف انسانی نیز باید به صورت اجزایی از یک نظام واحد درآیند که در مجموع، غایت و هدف واحدی را دنبال می‌کنند.

اگر نظام معارف در یک جامعه بخواهند در راستای یک غایت حرکت کنند، باید مکمل و هماهنگ باشند؛ یعنی به صورت اجزای یک سیستم واحد عمل کنند؛ چیزی که امروزه به عنوان وحدت رویه در علوم از آن نام برده می‌شود. در این صورت، علوم به عنوان عناصر یک سیستم و اجزای یک کل می‌شوند که حول محور واحد و در راستای هدف واحدی قرار می‌گیرند. در اینجا تفاوت علوم با یکدیگر، تفاوت اجزای مختلف یک مجموعه یا دستگاه خواهد بود که در عین اینکه کاربرد متفاوت دارند، همگی برای یک سیستم و هدف واحدی طراحی شده‌اند. ارتباط علوم نیز به ارتباط میان عناصر و اجزای یک سیستم تبدیل خواهد شد. در این صورت، اجزای یک سیستم با هم مرتبطند و با هم تعامل دارند و هماهنگی آنها با هم در هدف، ملاحظه می‌شود.

در این نگاه که علوم در عین تغایر، هماهنگ هستند، اختلاف و هماهنگی در کنار هم مطرح است؛ به این معنا که گاهی اجزا به صورت ابعاد مختلف برای یک چیز دیده می‌شوند. در این صورت، دیگر نمی‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد؛ مثل حجم و وزن که هر دو در اجسام وجود دارند و نمی‌توان جسمی را بدون حجم یا وزن در نظر گرفت. این نوع ارتباط بین علوم، بدین معناست که هر کجا این علم را مورد توجه قرار دهیم، توجه به علم دیگر هم ضروری خواهد بود.

اما ارتباط سیستمی علوم به این معنا نیست. بلکه علوم از یکدیگر قابل تفکیک هستند و روش‌ها و کارکردهای متفاوتی دارند، اما هماهنگ با هم به صورت اجزای یک سیستم در نظر گرفته می‌شوند که این سیستم در حال تغییر و تکامل است و نسبت میان علوم نیز در حال بهینه شدن می‌باشد. طبیعتاً در این سیستم، علوم باید به یک مینا برگردد و همه فروع یک مینا شوند. به بیان دیگر، لازمه هماهنگی علوم این است که مبنای واحد و نظام روشن و منطقی وجود داشته باشد که بر پایه آن، تعاریف و احکام و مسائل علوم با هم هماهنگ گردد. به طور مثال، اگر در اخلاق بر پایه اخلاق مدرن و غربی تکیه کنیم و در حقوق بر پایه نظام دینی و توحیدی و در اقتصاد مبتنی بر توسعه لذت‌گرایی مادی سخن بگوییم، در این صورت، در جامعه دچار تعارض و بحران خواهیم شد و عدم هماهنگی علوم باعث می‌شود در نهایت، هدف کلی اجتماع و سعادت بشر حاصل نگردد.

در درون نظام علوم هم، نسبت اجزای یک مجموعه با هم برابر نیست و در عین اینکه اجزا دارای ارتباط ارگانیکی یا دست کم ارتباط سیستماتیک هستند، نسبت اجزا با هم یکسان نیست. به طور مثال در ارگانیزم انسان همه اجزا با هم مرتبطند، ولی نسبت مغز با نسبت بقیه اجزا متفاوت می‌باشد یا نسبت مغز و قلب غیر از نسبت مغز و کلیه و غیر از نسبت مغز و اسکلت بدن است و هر کدام ارتباط خاصی با هم دارند. به عبارتی، نوعی ارتباط درون سیستمی که در مواردی پیچیده نیز هست، شکل می‌گیرد. بررسی این ارتباط و نوع نسبت میان دو علم در این رویکرد سیستمی، کار ساده و قابل ارزیابی سریع نخواهد بود.

رابطه اخلاق و حقوق اساسی نیز از همین نوع است. ممکن است این ارتباط به عنوان دو علم کلی و با ارتباط اجمالی به صورت دادوستد در گزاره‌ها تبیین شود، اما در رویکرد سیستمی اخلاق و حقوق اساسی هر دو از اجزای مجموعه علوم و معارف اجتماعی است که با وجود کارکردهای خاص، هر یک بر پایه مشترکی قرار گرفته‌اند و در جهت هدف و غایت واحدی در ارتباط با یکدیگر و در ارتباط با سایر علوم قرار دارند.

از آنجا که حقوق و اخلاق، هر دو متکفل تعیین قواعد رفتاری انسان هستند، لزوماً باید مبنایی مشترک داشته باشند. با توجه به اینکه رفتار آدمی یکی بیش نیست، قواعد تعیین کننده آن نیز باید ربط منطقی داشته باشند. (وکیو، ۱۳۸۰: ۴۷) به نظر می‌رسد هرچه ارتباط این دو به نحو دقیق و شفاف‌تری تبیین گردد، به تعامل و کارکرد بهتر حقوق و اخلاق در جامعه کمک خواهد کرد.

گونه‌های تأثیرگذاری دو علم

یکی از مباحث مهم در زمینه نسبت اخلاق و حقوق اساسی، روشن کردن انواع گونه‌های تأثیرگذاری موجود میان دو علم می‌باشد. در یک تقسیم‌بندی می‌توان انواع تأثیرگذاری را به دو بخش تقسیم کرد: تأثیرگذاری معرفت‌شناختی و تأثیرگذاری روان‌شناختی

منظور از تأثیر معرفت‌شناختی، تأثیر یک رشته علمی یا آگاهی‌های منضبط به صورت ضابطه‌مند و روشمند بر رشته علمی یا آگاهی‌های دیگر است. این نوع تأثیر معمولاً آگاهانه است و می‌توان برای صحت یا سقم آن دلیل آورد. تأثیرگذاری معرفت‌شناختی به صورت‌های مختلف متصور است که در ذیل برخی از مهم‌ترین آنها را می‌آوریم:

۱. تأثیرگذاری گزاره‌ای (تأثیر گزاره‌ای یک علم بر گزاره‌های دیگر)

در خصوص اینکه آیا گزاره‌های اخلاقی در اصول و قواعد حقوق اساسی تأثیرگذار است یا نه، به نظر می‌رسد برخی از اصول حقوق اساسی، برگرفته از یک اصل کلی و بنیادین اخلاقی است. به طور نمونه می‌توان از وجود گزاره‌های اخلاقی نظیر امانت‌داری، وفاداری، صداقت، عدالت، احترام به دیگران، عدم خودرأیی،

مشورت، تعاون و ... سخن گفت که هر کدام در پاره‌ای از اصول قانون اساسی و سایر مقررات مربوطه به صراحت از آنها سخن گفته شده است. مثلاً اصل دسترسی آزاد به اطلاعات و شفافیت در امور عمومی، بیان دیگری از اصل صداقت و راستگویی اخلاقی است. این امر نشان‌دهنده انتقال هنجارهایی از قلمرو اخلاق به نظام حقوقی است که به رغم شباهت ظاهری، دیگر نمی‌توان ماهیتی نظیر قبل از انتقال به عالم حقوق را برای آن تصور کرد.

سرّ این دگرگونی، در چیستی هنجارهای حقوقی و وجوه تمایز آنها از دیگر هنجارها نهفته است. تأثیرگذاری گزاره‌ای نسبت به سایر تأثیرگذاری‌ها سریع‌تر و محسوس‌تر اتفاق می‌افتد؛ زیرا انتقال این‌گونه هنجارها به عالم حقوق، هم مطلوبیت ذاتی دارد و هم با استقبال بیشتر و هزینه کمتری روبه‌رو خواهد بود. البته این تأثیرگذاری به صورت جزئی و موردی قابل مشاهده است. بر مبنای همین تأثیرگذاری است که برخی رابطه اخلاق و حقوق اساسی را از نوع رابطه عموم و خصوص من‌وجه دانسته‌اند که در موضوعات مشترک، اخلاق به کمک حقوق اساسی می‌آید و حقوق اساسی در خدمت اخلاق اجتماعی قرار می‌گیرد.

۲. تأثیرگذاری هدفی (تأثیر یک علم بر اهداف علم دیگر)

برای هر علمی می‌توان غرض یا اغراضی را در نظر گرفت که اگر این اهداف و اغراض، تحت تأثیر اغراض علم دیگر قرار گرفت و جهت آن را تغییر داد، تأثیرگذاری هدفی صورت پذیرفته است. در زمینه غایت اخلاق، یعنی اخلاقی‌زیستن، سه قول بسیط وجود دارد که از ترکیب آنها می‌توان اقوال دیگری به دست آورد. (ملکیان، ۱۳۸۸: ۳۱۷-۳۱۶)

قول اول: غایت اخلاقی‌زیستن این است که مناسبات اجتماعی انسان‌ها به بهترین وجه تأمین می‌شود. به بیان دیگر، اگر اخلاقی زندگی نکنیم، نظم، عدالت، امنیت، رفاه، آزادی و همه آرمان‌های اجتماعی، امکان تحقق در جامعه نخواهد داشت. در این رویکرد، غایت اخلاق و حقوق اساسی یکی است.

قول دوم: غایت اخلاقی‌زیستن را با توجه به اهداف روان‌شناختی اخلاق تفسیر می‌کند. یعنی اگر زندگی اجتماعی هم نمی‌داشتیم یا آرمان‌های اجتماعی‌مان از طریقی غیر از اخلاق هم تأمین می‌شد، باز هم برای آرمان‌های روان‌شناختی، نظیر: آرامش، ابتهاج درونی، رضایت باطن و معناداری زندگی، باید زندگی اخلاقی داشته باشیم. این هدف، متفاوت و بدون ارتباط با اهداف حقوق اساسی است.

قول سوم: غایت اخلاقی‌زیستن، تحول معنوی - روحانی است. صرف اهداف روان‌شناختی نظیر آرامش و ابتهاج کفایت نمی‌کند، بلکه هدف اخلاق، تحول روحانی و معنوی^۱ است. در این غایت، هدف نهایی از اخلاقی‌زیستن تقرب الی‌الله است؛ هرچند اهداف روان‌شناختی و اجتماعی نیز در پی آن به دست خواهد آمد،

1. Spiritual.

اما غایت نهایی نیست. این رویکرد که در اخلاق دینی بیشتر مورد توجه است، فراتر و گسترده‌تر از اهداف حقوق اساسی است و همان‌گونه که گفته شد، غایت حقوق اساسی به عنوان یک هدف میانی می‌تواند در ذیل آن محقق شود.

از دیدگاه نظام اسلامی، هدف حقوق اساسی، تأمین مصالح اجتماعی انسان‌هاست که این هدف، وسیله‌ای برای نیل به هدف نهایی اخلاق که استکمال نفس انسان و تقرب به درگاه الهی است، می‌باشد. در بینش اسلامی از آنجا که حیات انسانی محدود به زندگی کوتاه این جهان نیست، نظام حقوقی در عین بهبودبخشیدن به اوضاع و احوال زندگی اجتماعی مردم، در خدمت هدف نهایی حیات انسانی قرار می‌گیرد.

از این رو گفته می‌شود رعایت کامل احکام و قواعد حقوقی اسلام، علاوه بر اینکه بهترین نظم و سامان را به زندگی انسان می‌بخشد، اگر به نیت نیل به کمال و سعادت راستین، یعنی تقرب به خدا صورت پذیرد، در عین حال اطاعت از تکالیف اخلاقی نیز هست. (مصباح یزدی، ۱۳۸۹: ۴۹ - ۴۶)

۳. تأثیرگذاری روشی (تأثیر یک علم بر روش علم دیگر)

در رابطه با متدولوژی تحقیق در صدق و کذب مدعیات اخلاقی، نظریات مختلفی مطرح شده است. همان‌طور که در مبانی مفهومی اشاره شد، حقوق اساسی و اخلاق، هر دو از علوم اعتباری هستند که ریشه در واقعیت و نفس‌الامر دارند. شناخت احکام اخلاقی بر پایه عقل عملی و حسن و قبح عقلی صورت می‌پذیرد و منبع وحی نیز به صورت تکمیلی در پاره‌ای از جزئیات به تکمیل نظام اخلاق اسلامی می‌پردازد. بر این اساس، اخلاق بر پایه اصول عقلی و وجدانی شکل می‌گیرد.^۱

حقوق اساسی نیز یک شاخه از علوم هنجاری و تجویزی است. بر این اساس، بر مبنای ارزش‌های بنیادینی شکل گرفته است که مبتنی بر حسن و قبح عقلی و حکمت عملی است. از این رو با توجه به ماهیت اعتباری و ارزشی دو علم، می‌توان از تبعیت روش اخلاقی در حقوق اساسی سخن گفت و اصول کلی حقوق اساسی را بر پایه استنتاج کلی عقل دانست. جای تردید نیست که هم اخلاق و هم حقوق اساسی برای تحقق و فعلیت خارجی در ارتباط کامل با افعال و واقعیات تجربی قرار می‌گیرند و در شناخت موضوعات و مصادیق خود، متکی بر تجربیات و امور حسی هستند. اما اصول و قواعد کلی و اصلی آنها تجربی و حسی نیست و با تحلیل و دلایل عقلی به دست می‌آید.

۱. لازم به ذکر است که به اعتقاد برخی، روش مستقل و اختصاصی برای اخلاق اسلامی تدوین نشده و طبعاً همان متدی که در شناخت سایر گزاره‌های دینی استفاده می‌شود، در شناخت اخلاق هم مورد استفاده است. از این رو، یکی از عللی که برخی حوزه‌های علوم اسلامی نظیر اخلاق، رشد و بالندگی لازم را نداشته‌اند، این است که متدولوژی درستی برای آنها ساخته و پرداخته نشده است. (ضیایی‌فر، ۱۳۸۸: ۱۱۳ و ۱۱۴)

۴. تأثیرگذاری بر قلمرو (تأثیر یک علم بر قلمرو علم دیگر)

احکام حقوق اساسی فقط ناظر به رفتار اجتماعی و سیاسی انسان‌هاست؛ در صورتی که، احکام اخلاقی همه رفتارهای اختیاری آدمی، اعم از رفتار اجتماعی، سیاسی یا رفتار فردی را شامل می‌شود. به تعبیری، اخلاق، ارتباط انسان با خدا، خودش و دیگران را مورد نظر قرار می‌دهد، اما حقوق اساسی تنها بر ارتباط انسان‌ها با یکدیگر اشراف دارد. همچنین اخلاق، هم به بحث از رفتارهای انسان می‌پردازد و هم صفات و حالات نفسانی را مورد بحث قرار می‌دهد.

هرچند برخی مکاتب اخلاقی نظیر فضیلت‌گرایان تنها به صفات و حالات نفسانی توجه کرده‌اند و برخی دیگر نظیر عمل‌گراها فقط رفتار را مورد بحث اخلاقی دانسته‌اند، اما قواعد اخلاق اسلامی، هم صفات آدمی و هم رفتارها اعم از ظاهری و باطنی را مورد توجه قرار داده است. این در حالی است که صفات روحی و نفسانی به طور کل از قلمرو حقوق اساسی خارج است.

بنابراین، قلمرو اخلاق، عام‌تر از قلمرو حقوق و خصوصاً حقوق اساسی است. با توجه به قلمرو این دو علم می‌توان گفت اخلاق و حقوق اساسی به لحاظ موضوع، رابطه عموم و خصوص مطلق دارند و قلمرو حقوق اساسی در مقایسه با اخلاق، بسیار محدود و خاص است و رفتارهای سیاسی، اجتماعی نقطه تلاقی و حوزه مشترک دو علم است.

۵. تأثیرگذاری بر مبانی (تأثیر یک علم بر مبانی علم دیگر)

اصول و قواعد اخلاقی، معیار عام و ملاک‌گزینش در تمامی اعمال و رفتار انسان، از جمله رفتار سیاسی و اجتماعی او خواهد بود و حقوق اساسی در پرتو اصول کلی اخلاقی، نظیر: پیروی از عدالت و نفی ظلم و ستم تنظیم شده و ابزاری برای دستیابی به اهداف متعالی اخلاق است. از این منظر، حقوق اساسی در مبنا کاملاً وابسته به اخلاق است. به لحاظ مبنا، اصول کلی اخلاقی نظیر: عدالت، احترام به حیثیت و منزلت انسانی، آزادی و صداقت، شالوده اصلی در شکل‌گیری نظام‌های نوین حقوق اساسی در دنیاست. ارتباط مبنایی اخلاق و حقوق اساسی بیشترین تأثیر و نسبت میان این دو حوزه را شکل می‌دهد. از آنجا که دنیای حقوق دنیای باید و نبایدهاست توجه به ارزش‌های نهفته در بن این هنجارها و روشنی‌بخشیدن به معنای این ارزش‌ها و نظام‌مندساختن ادعاهای مربوط به آن، بخش مهمی از مباحث نظری حقوق را تشکیل می‌دهد. (راسخ، ۱۳۸۷: ۵۰) رویکرد اخلاقی به حقوق اساسی، در واقع ارائه مبنای نظری برای تحلیل و تبیین اصول حقوق اساسی می‌باشد.

۶. تأثیرگذاری بر منابع (تأثیر یک علم بر منابع علم دیگر)

از نظر منابع شناخت هم، اخلاق می‌تواند نسبت به حقوق اساسی نقش تکمیلی داشته باشد. همان‌طور که

در بحث منابع حقوق اساسی اشاره شد، اخلاق در حقوق اساسی منبع مستقیم و بلاواسطه نیست و کمتر در منابع حقوقی به اصول و قواعد اخلاقی اشاره می‌شود. اما آن گونه که ریبر، حقوقدان فرانسوی تصریح کرده است، حقوق مردم هر قوم، نماینده مدنیت و اخلاق ویژه مردم آن است و هیچ قانون‌گذاری نمی‌تواند بدون توجه به این عوامل، قانون وضع کند. او در عین حال که به تمام نیروهای اقتصادی و سیاسی و آرمان‌های فلسفی در وضع قانون توجه دارد، نقش نخست را متعلق به اخلاق می‌داند. از نظر او تأثیر اخلاق در حقوق، نظیر گردش خون در رگ‌های بدن است. (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۹۵) با این توضیح، حقوق اساسی، ناشی از اراده و وضع مراجع صلاحیت‌داری است که در تدوین مقررات حقوقی، ناگزیر از توجه به ارزش‌های اخلاقی رایج در جامعه می‌باشند.

مراد از تأثیر روان‌شناختی، تأثیری است که به صورت قهری و غیرآگاهانه صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که آگاهی‌ها و تخلق قانون‌گذار یا قضات و در مجموع، زمامداران به اخلاق، خواه و ناخواه در استنباط‌های حقوقی و قانونی آنها تأثیر می‌گذارد و تصمیمات و احکام آنها را از تصمیمات زمامدارانی که چنین نزدیکی با اخلاق ندارند متمایز می‌کند. تأثیر روان‌شناختی اخلاق در حقوق اساسی، ناشی از معلومات اخلاقی زمامداران (ارزش‌ها، مبانی یا فلسفه اخلاق) و خصلت‌ها و روحیه اخلاق‌گرایانه آنان است که هم در وضع قواعد و مقررات و هم در اجرا و کاربست آن تأثیر زیادی به جا خواهد گذاشت. افزون بر این، نقش روان‌شناختی اخلاق در حقوق اساسی، به عنوان یک نظارت درونی و خودکنترلی، مورد توجه نظام سیاسی، حقوقی اسلام می‌باشد.

ارتباط نظام‌های حقوق اساسی با اخلاق

در یک نگاه توصیفی، رابطه اخلاق و حقوق اساسی را می‌توان در سه مدل رایج در بین دولت‌ها بیان کرد.^۱

۱. حقوق اساسی مقید به اخلاق

پارهای از دولت‌ها نظام سیاسی خود را مقید و تابع اخلاق خاصی می‌دانند؛ نظیر حکومت‌های دینی یا دولت‌های مقید به حقوق طبیعی یا نظام‌های کمونیستی. درجه وابستگی این دولت‌ها به اخلاق نیز متفاوت است. گاه دولتی متعهد است که برخلاف قوانین و اصول اخلاقی قانون وضع نکند و گاه بنا دارد همه سازمان‌ها و نهادهای سیاسی، اعم از اجرایی و تقنینی را مبتنی بر اصول اخلاقی و مذهبی بنا نهد.

۲. حقوق اساسی در کنار اخلاق

در این مدل، دولت از هر جریان فلسفی و اعتقادی و ارزشی شایع در میان مردم جداست و تنها به شکل معین و با رعایت قواعد ویژه، به کارکرد ویژه خود یعنی اداره سازمان‌های سیاسی و قضایی می‌پردازد. دولت

۱. این تقسیم‌بندی، برگرفته از تقسیم‌بندی حقوق و مذهب در کتاب مبانی حقوق عمومی است. (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۰ - ۵۸).

نسبت به هرگونه جهت‌گیری اخلاقی و ارزشی بی‌طرف است و اخلاق به عنوان نهادی در کنار دولت، چهره خصوصی و شخصی دارد. این مدل با تکیه بر تنوع و تکثر ایده‌های اخلاقی، حاکم ساختن یک رویکرد اخلاقی بر سایر رویکردها را خلاف اصل برابری و کرامت ذاتی می‌پندارد.

البته چنین تحلیل‌هایی تنها به مقوله اخلاق و ارزش‌های اخلاقی در جامعه محدود نمی‌شود؛ بسیاری از مفاهیم سیاسی و اجتماعی نظیر: دموکراسی، عدالت، آزادی، سیاست و... با الگوها و رویکردهای متنوع و متفاوتی روبه‌رو هستند. به نظر نمی‌رسد راه برخورد با تکثر ایده‌ها در این قبیل مفاهیم، نادیده‌گرفتن آنها در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی و محدود کردن آنها به حوزه شخصی باشد. هر جامعه‌ای در چهارچوب باورها و با اصول معرفتی خاصی بهترین و قابل قبول‌ترین رویکرد را پذیرفته، به اجرا در می‌آورد. مهم این است که وجود یک قرائت رسمی و رویکرد سیاسی و اجتماعی، باعث نادیده‌گرفتن و حذف سایر رویکردها در حوزه‌های فردی و خصوصی نگردد.

رویکردهای مبتنی بر پست‌مدرنیسم نیز می‌تواند به عنوان نظریه مخالف پیوند اخلاق و حقوق اساسی به شمار آید. پست‌مدرن نگاه و رویکرد واحدی به همه مسائل نیست. از هنر گرفته تا قدرت، حوزه‌های متعدد و گسترده‌ای وجود دارد که مورد توجه پست‌مدرنیسم‌هاست. اما اگر بخواهیم وجه مشترکی برای همه این رویکردها بیابیم، نقد آنان به فرایند مدرنیته است. در مجموع نقد عقلانیت نوین از ویژگی‌های مشترک در تمام رویکردهای پست‌مدرن به شمار می‌رود. (Murphy, 1989: 191)

محصول نگاه پست‌مدرنیسم به اخلاق، حقوق و اصولاً قلمروهای هنجاری، چیزی جز شکاکیت افراطی و نسبت‌گرایی لجام‌گسیخته نخواهد بود. مطابق این نگاه، هر هنجاری در زمینه خاص خود باید مورد توجه قرار گیرد و تنها در آن زمینه موجه خواهد بود؛ چراکه جوامع و انسان‌ها به یکدیگر پنجره‌ای ندارند تا بتوانند نسبت به هنجارها، باورها و رفتارهایشان قضاوت کنند. (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۸: ۱۵۲) در این صورت، از اخلاق به عنوان قواعد کلی و پیشینی به عنوان مبنا و منبعی برای حقوق نمی‌توان سخن گفت.

در حقیقت، ایده کثرت‌گرایی فرهنگی^۱ نیز که محصول این رویکرد است می‌تواند توجیه‌گر هر ضد ارزش اخلاقی باشد؛ زیرا با نفی ارزش‌های اخلاقی جهان‌شمول، هرچه در فرهنگ‌های ضد اخلاقی و ضد انسانی مورد قبول و معمول است در زمینه^۲ خود موجه و مورد قبول می‌باشد. بنابراین، حتی شکنجعه و یا رفتارهای خشن و بی‌رحمانه در صورتی که در فرهنگی و جامعه‌ای موجه و مورد قبول باشد، ایده تکثر فرهنگی پست‌مدرن آن را موجه و مورد قبول و به دور از امکان نقد اخلاقی می‌داند. (Thompson, 1998: 155)

نتیجه چنین رویکردی نمی‌تواند مبنای اخلاقی کاملی را برای حقوق اساسی فراهم آورد. گفتنی است اخلاق، بخش مهمی از هر فرهنگ را تشکیل می‌دهد. نمی‌توان منکر شد که ممکن است

1. Multiculturalism.
2. Context.

فرهنگ‌های متفاوت، دستگاه‌های ارزشی خاص خود را داشته باشند که الزاماً هماهنگ و منطبق با یکدیگر نباشد. اما کلیت و عمومیت اخلاق بر مبنای اصول عقلی به معنای جهان‌شمولی همه عادات، ارزش‌ها، باورها و آداب اخلاقی نیست بلکه از تعداد معدودی از هنجارهای بنیادین اخلاقی سخن می‌گوید که برخواسته از عقل و فطرت انسانی است و فارغ از هرگونه تعلق نژادی و فرهنگی توسط تمام اقوام و ملل، محترم است و باید محترم شمرده شود.

البته به اعتقاد برخی صاحب‌نظران، از آنجا که اخلاق یکی از نیروهای سازنده حقوق و بازدارنده قدرت و حاکمیت دولت است پس باید به درجه وابستگی دولت و اخلاق اندیشید نه جدایی آنها؛ چراکه جدایی اخلاق از دولت به طور کامل امکان ندارد و با واقعیت‌های روانی و اجتماعی سازگار نیست. (Ibid: 59)

۳. حقوق اساسی حاکم بر اخلاق

در این مدل، دولت تعیین‌کننده همه‌چیز، حتی اخلاق است و هرچه اراده کند اخلاقی و نیک است. مانند مفهوم دولت در نظر هگل، فاشیسم و سوسیالیسم ملی در آلمان نازی. از نظر هگل، اخلاق حکم می‌کند که شخص از قانون پیروی کند، دولت را مقدس شمارد و به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند وفادار بماند. اخلاق چهره دولتی و اجتماعی دارد و فرد پیشرفت و تکامل خود را مدیون دولت است و در سایه نظم و اراده دولت است که مفهوم حق و تکلیف به وجود می‌آید. (Ibid: 60) نظریه اخلاقی دولت که از سوی هگل مطرح شد با وجود آنکه صفت اخلاقی را یدک می‌کشد به سختی در قالب دستگاه اخلاقی و ارزشی ما جای خواهد گرفت. در اندیشه هگل، وجود دولت فرایند تاریخی درازمدتی است که از خلال رشد فرهنگ بشری پدید آمده است.

او به سه مفهوم دولت بیرونی، دولت سیاسی و دولت اخلاقی معتقد است که دولت کامل یا دولت به معنای واقعی، همین شکل اخلاقی و درونی آن است که از همان الگوی خانواده ابتدایی که متضمن ارزش‌ها، هنجارها و خواست‌های گروهی است و جوهر خودآگاهی فردی را ایجاد می‌کند پیروی می‌نماید. البته اخلاق و ارزش‌های مورد نظر هگل متفاوت از نظر متعارف است و تنها در دولت ملی شکل می‌گیرد. (وینسنت، ۱۳۷۱: ۲۱۵ - ۲۰۰)

پیوند اخلاق و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران

با توجه به آنچه گفته شد به نظر می‌رسد نسبت اخلاق و حقوق اساسی در نظام جمهوری اسلامی ایران به استناد اصول قانون اساسی بر پایه پیروی حقوق اساسی از اخلاق و تقدم اخلاق بر حقوق اساسی است. اخلاق و قانون می‌توانند به عنوان دو محور بنیادین مدیریت اجتماعی به کار روند و به تکمیل یکدیگر بپردازند. (گرچی ازندزیانی، ۱۳۸۸: ۲۳۶) به گفته کانت «دولت باید بنیاد اخلاقی داشته باشد و این بنیاد همان اصل عدالت است. لذا باید در دولت جمهور بکوشیم که در آن کرامت یکایک انسان‌ها پذیرفته شود و محفوظ

باشد». (سالیوان، ۱۳۸۰: ۱۳۲)

همچنین پایه‌های نظام حقوقی - سیاسی اخلاق‌محور را می‌توان در منابع اسلامی به‌ویژه اندیشه‌های بلند نهج‌البلاغه جستجو کرد. نامه معروف امام خطاب به مالک اشتر فرماندار مصر سراسر سفارشات اخلاقی در عرصه حکمرانی است. مگر نه این است که در نگرش دینی، حاکمیت مانند امانتی دانسته شده که باید به اهلیش سپرده شود. عدل، اساس حکومت دانسته شده و ظلم و جور حاکمان به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است.^۱

در جامعه نمونه اسلامی، ارتباط مردم با حکومت نه صرفاً تبعیتی سنتی و یا قانونی، بلکه اعتقادی و قلبی است و رابطه حاکم با مردم و مردم با حاکم، مبتنی بر مصالح عامه و اخلاق اسلامی است. همچنین در جامعه نمونه اسلامی علاوه بر اینکه همه افراد موظف به رعایت حدود الهی و حقوق یکدیگر هستند، مسئولیت همگانی برای حفظ سلامت جامعه و دعوت یکدیگر به خوبی و دوری از بدی‌ها را نیز دارند.^۲ پس در جامعه اسلامی تنها تکلیف فردی برای اخلاقی بودن وجود ندارد بلکه مسئولیت جمعی حفظ اخلاقیات بر عهده تمامی افراد جامعه است و این مسئولیت افراد در رابطه با اخلاق جمعی ویژگی خاص نظام اسلامی است که آن را از آموزه‌های فردگرایانه اخلاق در مکاتب غربی متمایز می‌سازد.

نظام حقوقی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران نظامی است دینی که بر پایه اصول و ارزش‌های اخلاقی شکل گرفته است. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید...

جمهوری اسلامی ایران نظامی بر پایه کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا است. (بند شش اصل ۲) هرگونه ستمگری و ستم‌کنشی و سلطه‌پذیری و سلطه‌گری نفی گردیده است. (بند ج اصل ۲) محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی؛ (بند شش اصل ۳) تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون؛ (بند هفت اصل ۳) رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه؛ (بند نه اصل ۳) تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون؛ (بند چهارده اصل ۳) توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون بین همه مردم (بند پانزده اصل ۳) وظیفه دولت شناخته شده است.

همچنین دولت موظف است همه امکانات خود را جهت «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی به کار بندد. (بند یک اصل ۳) دعوت به خیر، امر به

۱. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. (نساء / ۵۸)
۲. كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ. (آل عمران / ۱۱۰)

معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت دانسته شده است. (اصل ۸)

هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند. (اصل ۹) دولت و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیرمسلمان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را مادامی که بر ضد اسلام و جمهوری اسلامی ایران توطئه نکنند، رعایت کنند. (اصل ۱۴) تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد اعتراض و مؤاخذه قرار داد. (اصل ۲۳) تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها بدون حمل سلاح به شرط آنکه محل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است. (اصل ۲۷) هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار و سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی، فاقد ارزش و اعتبار است. (اصل ۳۸) حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاصی قرار دهد. (اصل ۵۶)

این اصول و بسیاری از اصول دیگر قانون اساسی گویای این واقعیتند که نظام جمهوری اسلامی ایران در راستای دستیابی به آرمان‌های اخلاقی شکل گرفته است و سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند (اصل ۱۵۴) و حرکت در راستای این غایت می‌بایست همواره در تمامی عرصه‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی مورد توجه قرار بگیرد.

با این توضیحات، می‌توان گفت توجه به اخلاق اسلامی، مهم‌ترین مبنای شکل‌گیری حقوق اساسی جمهوری اسلامی بوده و این مهم در جای جای اصول قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است. البته منظور از جایگاه اخلاق در حقوق اساسی تنها به عنوان یکی از منابع حقوق در کنار دیگر منابع آن نیست، بلکه اخلاق مبتنی بر اصول کلی و باارزشی است که مینا و شالوده قواعد حقوق اساسی را تشکیل می‌دهد. این امر نه به معنای یکی دانستن اخلاق و حقوق اساسی، بلکه به معنای تقدم اخلاق بر نظام سیاسی و حقوقی است.

نتیجه

پر واضح است که شکل‌گیری هنجارهای حقوقی در پیوند تنگاتنگی با هنجارها و باورهای ارزشی هر جامعه است. بسیاری از اصول و قواعد حقوق اساسی، در واقع برگرفته از اصول و قضاوت‌های اخلاقی هستند. هر انسانی به لحاظ انسان‌بودن از ارزش و کرامت والای انسانی برخوردار است. منع شکنجه، توقیف خودسرانه، تجسس و استراق سمع و ... که در قانون اساسی مطرح شده است، گزاره‌های اخلاقی‌اند که عمل به شیوه خاص رفتاری با انسان را امر می‌کنند.

ارتباط میان اخلاق و حقوق اساسی، متأثر از تحولات فرهنگی و رشد و بلوغ جوامع انسانی است. نفوذ اخلاق در مبانی حقوق اساسی و اساس شکل‌گیری دولت‌ها، هر روز با اهمیت بیشتری مورد توجه جوامع قرار می‌گیرد. دموکراسی، قرارداد اجتماعی، قانون‌گرایی، کرامت و ارزش انسانی، مشارکت همگانی و بسیاری از اصول دیگری که مورد ادعای حقوق اساسی مدرن می‌باشد، بیان دیگری از تحقق اخلاق اجتماعی در عرصه سیاسی است. هرچند از ارتباط اخلاق و سیاست در طول تاریخ فلسفه سیاسی، سخن‌های زیادی رفته است، اما تنها حقوق اساسی است که با احکام کلی و الزام‌آور خود می‌تواند تحقق این ایده‌ها را در عرصه عمل به طور جدی دنبال کند.

همچنین نیاز حقوق و اخلاق به ارتباط با یکدیگر، برای کارکرد صحیح جایگاه‌ها و تحقق اهداف هریک از آنها یک نیاز استراتژیک خواهد بود. در غیر این صورت، حرکت قانون با انعطاف‌ناپذیری و بدون همراهی اخلاق، حرکتی بی‌هدف خواهد شد که انگیزه‌ای را برای تبعیت مردم از آن برنمی‌انگیزاند. همچنان که توصیه‌های صرف اخلاقی نیز به تنهایی و بدون الزامات قانونی نمی‌تواند همه شهروندان را به کرنش در برابر حقوق دیگران وادار سازد. از این رو اخلاق به عنوان یکی از پایه‌های اساسی حقوق، رابطه عمیقی با این رشته دارد.

ارتباط این دو حوزه در گرو رشد فکری و بلوغ اجتماعی است که در طول تاریخ و به تدریج شاهد آن هستیم. گذر حقوق از نظام‌های غیرموضوعه و عرفی به نظام‌های قراردادی و قانونی، و از نظام‌های فردی و گروهی به نظام‌های مردمی، چیزی جز تبیین این واقعیت مهم نیست که حقوق در حرکت تاریخی خود به آرمان‌های اخلاقی و عدالت نزدیک می‌شود. یگانگی اساس طبیعت انسان، اقتضا دارد که با تمسک به معیارها و قواعد مشترک عقلی و وجدانی، نزدیکی بیشتری میان حقوق ملل مختلف و بسط آنها به سوی یک هدف مشترک صورت گیرد. همان‌گونه که سایه کم‌رنگی از این نزدیکی و ارتباط انسانی را می‌توان در شکل‌گیری حقوق بین‌الملل و ارتباط صلح‌آمیز دولت‌ها بر پایه احترام متقابل مشاهده کرد. از این‌روست که ترسیم حقوق اساسی مبتنی بر مبانی اخلاقی، رمز ماندگاری، ثبات و نزدیکی بیشتر نظام‌های حقوق اساسی خواهد بود.

این نوشتار تلاشی اندکی است برای تبیین این مهم که امکان ارائه توجیه اخلاقی برای حقوق اساسی وجود دارد و گفتمان اخلاقی تأثیر زیادی در نهادینه شدن اصول و قواعد حقوق اساسی خواهد داشت. ارائه توجیه اخلاقی برای حقوق اساسی می‌تواند با طرح مبنا و هدف مشترک اخلاقی، در نزدیکی گفتمان حقوق اساسی ملت‌ها مؤثر باشد. مسلماً بررسی چگونگی رابطه اخلاق با مؤلفه‌ها و اصول ساختاری حقوق اساسی و رویکرد مناسب اخلاقی در حقوق اساسی و بسیاری از مباحث دیگر که در این زمینه قابل طرح است، در ذیل این نظریه قابل بحث و گفتگوی بیشتر خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. راسخ، محمد، ۱۳۸۷ الف، «نوبت نسل سوم حقوقی»، *مجله پژوهش حقوق و سیاست*، ش ۲۵.
۲. _____، ۱۳۸۷ ب، «مردره، سخنی در باب نسبت سیاست، اخلاق و حقوق»، *روزنامه کارگزاران*، ضمیمه ش ۲۲۶.
۳. _____، ۱۳۹۰، «حقوق، اقتضای حداقلی عدالت است»، *گفتگو در رابطه با نسبت اخلاق و حقوق*، *روزنامه شرق*، ۱۳۹۰/۱۲/۶.
۴. دهقان، سعید و آرش صادقیان و لیلا حیدری و محمدرضا ضمیری، ۱۳۸۸، *ما و ما: گذری بر اخلاق و حقوق شهروندی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دین پژوهی بشرا.
۵. سالیوان، راجر، ۱۳۸۰، *اخلاق در فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو.
۶. ضیایی فر، سعید، ۱۳۸۸، *مجموعه گفتگوی تأثیر اخلاق در اجتهاد*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۷. قاری سیدفاطمی، محمد، ۱۳۸۸، *حقوق بشر در جهان معاصر*، دفتر یکم، تهران، نشر دانش.
۸. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۸۵، *فلسفه حقوق*، ج ۱، تهران، انتشار، چاپ سوم.
۹. _____، ۱۳۷۷، *مبانی حقوق عمومی*، تهران، نشر دادگستر.
۱۰. کاظمی، علی اصغر، ۱۳۷۶، *اخلاق و سیاست، اندیشه سیاسی در عرصه عمل*، تهران، قومس.
۱۱. گرجی ازندزیانی، علی اکبر، ۱۳۸۸، *در تکاپوی حقوق اساسی*، تهران، جنگل.
۱۲. مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۹، *حقوق و سیاست در قرآن*، ج ۱، نگارش محمد شهبابی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۳. ملکیان، مصطفی، ۱۳۸۸، *تأثیر اخلاق در اجتهاد، گفتگو با جمعی از اساتید حوزه و دانشگاه*، به کوشش سعید ضیایی فر، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۴. وکیو، دل، ۱۳۸۰، *فلسفه حقوق*، ترجمه جواد واحدی، تهران، میزان.
۱۵. وینسنت، اندرو، ۱۳۷۱، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
۱۶. هاول، واسلاو، ۱۳۷۴، *یادداشت‌هایی در باب اخلاق، سیاست، تمدن در دوران تحول*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
17. Honore, Tony, 1993, **The Dependence of morality on law**, 13 OJLS1.
18. _____, 2002, **The Necessary connection between law and morality**, oxford journal of legal studies, vol 22, n.3.
19. Murphy, N. & McClendon, 1989, J. "Distinguishing modern and post-modern theologies", *Modern theology*.
20. Rawls, John, 1971, **A theory of justice**, Cambridge, Mass: Belknap Press of Harvard University Press.
21. Thompson, S, 1998, "Post-modernism", ed. Lent A, london new political thought, lawrence & wish art.